

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

شواهد بر اینکه تقلید عبارت از عمل است

کسانی که قائل شدند که تقلید عبارت از همان عمل هست و در این تقلید، التزام یا اخذ، اعتباری ندارد، شواهدی را برای قول خودشان ذکر کرده‌اند.

شاهد اول

به عنوان اولین شاهد گفته‌اند اگر تقلید را به معنای عمل معنا کنیم، این با معنای لغوی نزدیکتر است، اما اگر به معنای التزام معنا کنیم هیچ تناسبی بین این معنا و معنای لغوی نیست.

در لغت، تقلید را به معنای این قرار داده‌اند که «قَلَّدَ» یعنی «جعل الشخص أو غيره ذا قلادة»، یعنی انسان بر دیگری قلاده‌ای قرار داد. لذا «تقلد السيف» یعنی آن بند سیف را بر عنق او قرار داد. «تقلید البُدنة»، بُدنه همین حیوانی است که در ایام حج در منا، ذبح می‌کنند، معنایش این بود که چیزی را در گردن او قرار می‌دادند که این حیوان معین می‌شد که برای ذبح قرار داده شده و برای غیر آن نمی‌شد دیگر استفاده کرد.

پس تقلید در لغت یعنی دیگری را - خواه انسان باشد یا غیر انسان - ذا قلاده قرار دهد و قلاده‌ای بر گردن او قرار دهد.

در روایت هم دارد که «الخلافة قلدها رسول الله (ص) عليا»؛ پیغمبر خلافت را به گردن امیرالمؤمنین گذاشت. و «قلده» از آن افعالی است که متعدی به دو مفعول می‌شود. «قلد الخلافة عليا»، متعدی به دو مفعول می‌شود. لذا از نظر معنای لغوی، تقلید یعنی قلاده‌ای را بر غیر قرار دادن.

آنگاه قائلین می‌گویند اگر ما تقلید را به معنای عمل معنا کردیم، التزام یعنی چی؟ درست عکس معنای لغوی می‌شود، اگر گفتم من به فتوای این مجتهد ملتزم هستم، معنایش این است که من فتوای مجتهد را بر گردن خودم قرار داده‌ام. من وقتی می‌گویم ملتزم هستم به فتوای مجتهد، رأی مجتهد به عنوان قلاده بر ذمه‌ی من قرار داده می‌شود. آن وقت روی این معنا که ما بگوییم تقلید، عمل است، این شخص عامی می‌شود مقلد، شخص مجتهد می‌شود مقلد.

اما اگر تقلید را به معنای التزام گرفتیم، عکس می‌شود، یعنی مفتی می‌شود مقلد، این عامی می‌شود مقلد، چون مفتی در اثر التزام خود عامی، رأی خودش را بر گردن عامی قرار داده.

این اولین شاهدهی که اقامه کرده‌اند. لذا گفته‌اند طبق این شاهد، ما باید تقلید را به معنای «عمل» بگیریم، و این در کلمات مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح (ج 1، ص 58) آمده است. آیا این شاهد درست است یا نه؟

نقد شاهد اول

دقیقا نقطه مقابل این بیان مرحوم آقای خوئی، بیانی را مرحوم شیخ انصاری و مرحوم محقق عراقی دارند.

مرحوم شیخ در رساله اجتهاد و تقلیدشان فرموده‌اند: «اگر ما تقلید را به معنای التزام بگیریم، این اوفق و آنسب به معنای لغوی است.»

یعنی دقیقا عکس آنچه که مرحوم آقای خوئی و همچنین والد بزرگوار ما دارند.

همچنین مرحوم محقق عراقی (نهایة الافکار، ج 4، ص 238) فرموده‌اند: «اگر تقلید را به معنای التزام بگیریم این موافق با معنای لغوی است». البته اضافه‌ای که مرحوم عراقی نسبت به کلام شیخ دارند این است که مرحوم عراقی یک تفصیلی می‌دهند و می‌فرمایند: «تقلید از نظر معنا، همان معنای التزام را دارد و اگر به معنای التزام معنا کردیم، این اوفق به معنای لغوی است. اما از نظر عرف، تقلید را باید به معنای عمل بگیریم. چرا؟ می‌فرمایند: همانطوری که برای مفتی می‌گوییم خبر الواحد حجة، یعنی مفتی می‌تواند به این خبر واحد اعتماد کند و بر طبق این خبر واحد، فتوا بدهد و عمل بکند. آیا وقتی می‌گویید خبر واحد برای مفتی حجیت دارد، می‌گویید یعنی مفتی ملتزم به آن بشود ولو عمل نکند؟! کسی این حرف را نمی‌زند. در حجیت خبر واحد برای مفتی، عمل را مطرح می‌کنیم، یعنی مفتی بر طبق آن فتوا دهد و عمل هم بکند، همین‌طور باید نسبت به حجیت قول مفتی برای عامی این حرف را بزنیم.

اگر می‌گوییم رأی مجتهد برای عامی مشروعیت و حجیت دارد، معنای این فتوا التزام نیست، عامی باید عمل کند. لذا مرحوم عراقی تفصیل داده، اما مع ذلک با وجود این تفصیل باز هم پذیرفته که تقلید به معنای التزام، اوفق به معنای لغوی است.

حالا حق با کدام است؟ آیا مثل مرحوم آقای خوئی و والد بزرگوار ما و جمعی دیگر که می‌گویند اگر تقلید را به معنای عمل گرفتیم این با معنای لغوی سازگار است، اگر به معنای التزام گرفتیم با معنای لغوی سازگار نیست. اما عده‌ای مثل مرحوم شیخ و محقق عراقی می‌گویند که تقلید را اگر به معنای التزام بگیریم، با معنای لغوی اوفق است.

نظر استاد محترم

ما در اینجا دو مطلب داریم؛ مطلب اول این که به نظر ما نسبت هر کدام با معنای لغوی فرقی نمی‌کند. تقلید در لغت یعنی «جعل الشخص ذا قلادة»، حالا انسان یا دیگری را ذا قلاده قرار دهد یا اگر خودش را ذا قلاده قرار داده، اگر خودش را ذا قلاده قرار داد، باز این هم می‌شود تقلید. معنای تقلید در لغت این است که یک قلاده‌ای بر عنق قرار داده شود، خواه عنق غیر باشد یا عنق خود انسان باشد.

اگر گفتیم به معنای «عمل» است، یعنی ما عملمان را بر گردن غیر گذاشتیم، اگر گفتیم به معنای التزام است یعنی رأی مجتهد را خودمان بر ذمه‌ی خودمان قرار داده‌ایم، که اگر به معنای التزام گرفتیم، عامی هم می‌شود مقلد، چون خودش رأی مجتهد را بر ذمه‌ی خودش قرار می‌دهد، مقلد هم می‌شود، چون التزام به رأی غیر پیدا کرده است.

لذا از نظر لغت یک معنای صد در صدی که بگوییم فقط عمل با او سازگاری دارد اما التزام با او سازگاری ندارد، نیست. یعنی هم عمل و هم التزام با معنای لغوی تقلید سازگاری دارند.

بله، در کلمات والد بزرگوار ما این تعبیر آمده «تقلید أي جعل الشخص ذا قلادة»، معنای لغویش این است که انسان شخص را ذا قلاده قرار دهد، حالا یا خودش را یا غیر خودش را، ذا قلاده قرار دهد. اگر غیر بود می‌گوییم نسبت به عمل است، اگر خودش بود نسبت به التزام است.

لذا ما هرچه دقت کردیم ببینیم کدامیک از اینها با معنای لغوی آنسب است و کدام آنسب نیست، به این نتیجه رسیدیم که هر دو با معنای لغوی سازگاری دارد. لذا این معنای لغوی برای هیچکدام نمی‌تواند به عنوان شاهد باشد.

مطلب دوم که مهم‌تر است این است که یک وقت بحث این است که می‌گوییم تقلید یک معنای لغوی دارد. اما ما مکرر عرض کردیم که بحث ما در تعریف اصطلاحی تقلید نیست، بحث ما در این است که حقیقت تقلید چگونه واقع می‌شود؟ می‌خواهیم بگوییم این معنای اصطلاحی که سه چهار معنا شده، کدامیک از اینها آنسب به معنای لغوی است؟ اساساً اگر بحث در تعریف اصطلاحی بود، این دیگر جای مناقشه و بحث نبود، هر کس یک جور تعریف می‌کرد و می‌گفت در اصطلاح اینطور است، دیگری می‌گفت در اصطلاح اینطور است، خیلی نیاز به مناقشه هم نداشت. پس این شاهد فایده‌ای ندارد.

شاهد دوم

گفته‌اند که ما از بعضی روایات استفاده می‌کنیم که تقلید، به معنای عمل است. دو دسته از روایات را اینجا ذکر کرده‌اند که به هر دو اشاره می‌کنیم.

روایت اول:

روایتی است که مرحوم کلینی و مرحوم شیخ آن را نقل کرده‌اند.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَاعِدًا فِي حَلَقَةِ رِبْعَةِ الرَّأْيِ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَسَأَلَ رِبْعَةَ الرَّأْيِ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فَلَمَّا سَكَتَ قَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ عَنْهُ رِبْعَةٌ وَ لَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ رِبْعَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) هُوَ فِي عُنُقِهِ. قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ»؛ شخصی بوده بنام ربیعۃ الرأی، حلقه و گعده‌ای داشته، افراد و اشخاصی داشتند، حضرت هم در همان حلقه نشسته بودند. یک اعرابی آمد، از ربیعۃ الرأی - که شاید هم ظاهراً از اهل سنت هم باشد - سؤالی شرعی پرسید. ربیعۃ هم جوابش را داد. بعد که ربیعۃ حرفش تمام شد، اعرابی گفت: «أ هُوَ فِي عُنُقِكَ؟!» این کاری که می‌خواهم من انجام دهم تو گردن می‌گیری؟ ربیعۃ ساکت شد و حرفی نزد. اعرابی دو مرتبه مسأله‌اش را تکرار کرد و ربیعۃ همان جواب را به او داد. اعرابی دوباره گفت: این جوابی که می‌دهی گردن می‌گیری؟ باز هم ربیعۃ ساکت شد. حاضر نبود گردن بگیرد. امام صادق (ع) که تشریف داشتند، فرمود این مسئله‌ای که می‌گوید بر گردن او است.

بعد دنباله روایت دارد «قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ»؛ - این تردید از راوی است -، راوی می‌گوید من این فقره آخرش را نمی‌دانم حضرت گفت یا نگفت؟ که فرمود: هر مفتی ضامن است. که البته این فقره آخر که «كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ»، چون خود راوی تردید دارد که آیا چنین چیزی گفته شده یا نه، این اعتباری ندارد.

شاهد در همین کلمه‌ی «عنقه» هست. اگر تقلید به معنای التزام باشد، می‌شود عنق خود شخص نه عنق غیر. یعنی قلاده را بر عنق خودم قرار دادم و ملتزم شدم به رأی مجتهد و رأی او را بر عنق خود قرار دادم. در حالی‌که در این روایت آمده «أهو في عنقك»، اعرابی می‌گوید آیا این عملی که من انجام می‌دهم بر گردن تو هست؟ حضرت می‌فرماید: «نعم هو في عنقه»، یعنی بر عنق خود آن ربیعہ است.

این قرینه می‌شود بر اینکه در باب تقلید، باید تقلید را به معنای «عمل» قرار دهیم، یعنی «عمل» خودمان را بر گردن مجتهد قرار دهیم.

این نکته را هم برای تکمیل استدلال به این روایت عرض کنم که وقتی می‌گوید: «هو في عنقك»، چه زمانی این حرف معنا دارد؟ زمانی که این اعرابی عمل کند. حالا اگر این اعرابی فقط التزام پیدا کرد، این دیگر معنا ندارد که چیزی بر عنق او باشد و اگر هم باشد فقط این خودش به گردن گرفته و بر عنق خودش قرار داده است.

از روایت استفاده می‌شود که قبل از عمل، چیزی به عنق ربیعہ قرار داده نمی‌شود و وقتی عمل آمد بر عنق او هست.

روایت دوم

این روایت معروف «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»؛ این روایت صحیح است، کسی که فتوای به غیر داد، وزر و وبال کسی که به آن فتوا عمل می‌کند بر او است. در این روایت هم تعبیر به تقلید ندارد، اما دلالت دارد که در باب فتوا آنچه که مهم است؛ عمل مستفتی است نه التزام مستفتی، چون دارد «لَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»، نمی‌گوید «وزر من التزم به». این هم شاهد دومی است که اقامه کرده‌اند.

نقد و بررسی شاهد دوم توسط استاد محترم

نکته اول: نسبت به این شاهد دوم، نکته اول این است که باز به این نکته بر می‌گردیم که بحث ما در این است که تقلید به چه چیز محقق می‌شود؟ بحث ما در ضامن بودن، مسئول بودن، وزر و وبال بودن و اینها نیست، بحث ما در این است که تقلید به چه چیزی محقق می‌شود؟ حالا فرض کنید کسی به خیال اینکه این مجتهد این فتوا را داده، بر طبق آن فتوا عمل کرد، آیا تقلید هست یا تقلید نیست؟ تقلید است.

فرض کردیم که مجتهد همچنین فتوایی ندارد، اما در حالی که تقلید واقع شده، اما تقلید باطلی است، یعنی تو خیال می‌کردی تقلیدت صحیح است. بحث ما در این نیست که وزر و وبال عمل، گردن کیست، تا بخواهیم به این روایت «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ» عمل کنیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم تقلید با چه محقق می‌شود؟ آیا هنوز قبل از آنکه کسی عمل کند، به صرف اینکه التزام پیدا کرده، نمی‌توانیم بگوییم این مقلد است؟ بحث در وزر و وبال نیست.

لذا گاهی اوقات در عرف می‌بینیم می‌گویند فلانی مقلد فلانی است، اما یک عبادت هم انجام نمی‌دهد، یا لااقل همه‌ی عبادات را انجام نمی‌دهد، بعضی‌هایش را انجام می‌دهد و بعضی‌هایش را انجام نمی‌دهد. نسبت به این شخص نمی‌توانیم بگوییم فقط در آن مقدار که عمل می‌کند مقلد است و در بقیه‌اش مقلد نیست.

الان قائل می‌گوید که در این روایت که «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ... لَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»، یعنی «وزر من عمل به»، نه

«من التزم به». می‌خواهند اینگونه استدلال کنند، وزر جایی می‌آید که عمل بیاید، اما جایی که التزام باشد، وزر نیست.

ما می‌خواهیم بگوییم که اصلاً ما کاری به این بحث نداریم که وزر بر گردن مجتهد است یا بر گردن خود شخص است، بحث ما در این است که تقلید به چه محقق می‌شود؟ اگر کسی ملتزم شد، آیا نمی‌توان به او بگوییم مقلد؟ قائلین به التزام می‌گویند این مقلد است، چه عمل کند چه نکند.

بعبارة أخرى قائلین به التزام می‌گویند کسی ممکن است مقلد شود، اما وزری نه بر مجتهد باشد نه بر مقلد، از باب اینکه عمل نمی‌کند. کثیراً ما هم واقع می‌شود که شخصی مقلد این آقا است، اما به فتوای این آقا هم عمل نمی‌کند. آنها یک چنین چیزی را می‌گویند، لذا مسئله و مقوله وزر، اصلاً جد است.

نکته دوم: نکته دوم این است که این «أ هو في عنقك» نمی‌خواهد بگوید من علم را بر گردن تو قرار می‌دهم. «أ هو في عنقك» یعنی مسئولیت شرعی این وزر و وبال هر چه هست، بر ذمه تو است، اعم از این که تقلید را التزام بگیریم یا عمل بگیریم. چه ارتباطی به این دارد؟

همچنین در این روایت «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ... لَحِقَهُ وَزْرٌ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ»، اصلاً خود «إفتاء بغير علم» حرام است، می‌خواهد کسی عمل کند یا نکند، می‌خواهد کسی ملتزم شود یا کسی ملتزم نشود. اصلاً این روایت نظری به اینکه عمل یا التزام، کدامیک عنوان تقلید را دارد، ندارد، لذا اینها را هم نمی‌شود به عنوان شاهد قرار داد.

شاهد سوم

گفته‌اند شما در ابتدای بحث گفتید نسبت به آن علم اجمالی به تکالیفی که داریم، عقل می‌گوید یا اجتهاد یا تقلید یا احتیاط کن. در چه صورت این طرق ثلاثه ما را ایمن از عقاب می‌کند؟ در صورتی که ما عمل کنیم، و الا اگر کسی عمل نکرد، مأمّن از عقاب ندارد. پس این قرینه می‌شود بر اینکه ما تقلید را به معنای عمل قرار دهیم.

به همین مطلب استدلال کرده‌اند و گفته‌اند در حقیقت عقل می‌گوید شما باید یک امتثالی کنید یا امتثال اجتهادی یا امتثال تقلیدی یا امتثال احتیاطی.

آیا این شاهد، مورد قبول است یا نه؟ این شاهد در کلمات محقق عراقی آمده است. عرض کردیم چون ایشان تفصیل می‌دهد، آنجا یک اشاره‌ای هم به این معنا کرده‌اند. حالا ببینیم آیا این شاهد درست است یا نه؟

نقد و بررسی شاهد سوم توسط استاد محترم

دقت کنید؛ درست است ما به یک سری از تکالیف علم اجمالی داریم و ما مأمّن از عقاب می‌خواهیم، عقل می‌گوید یکی از این سه راه را طی کنید: یا اجتهاد یا تقلید و یا احتیاط، اما آیا این معنا سبب می‌شود که ما بگوییم پس این تقلیدی که مأمّن از عقاب است، حتماً باید عمل باشد؟

همان نکته‌ای را که در رد دلیل و شاهد قبلی عرض کردیم اینجا هم بیان می‌کنیم؛ ما نباید بحث عقاب را با بحث حقیقت یک شیء خلط کنیم. الان بحث ما در این است که حقیقت تقلید چیست؟ بحث در این نیست که چه مسیری طی شود عقاب است یا چه

مسیري طی شود عقاب نیست.

یک شاهد و نقض خیلی خوبی ما داریم و آن این که شما در باب اجتهاد می‌گویید یکی از طرقی که عقل برای ایمن از عقاب قرار داده؛ اجتهاد است. اما اگر از شما سؤال کنیم که آیا حقیقت اجتهاد هم مساوی با عمل است؟ یعنی اگر کسی اجتهاد کرد، تا به اجتهاد خودش عمل نکرده اینجا هم اجتهاد محقق نشده است؟ اینکه خیلی روشن است. مجتهد می‌آید اجتهاد می‌کند، اینجا حقیقت اجتهاد تمام شد. حالا بعد هم می‌آید بر طبق اجتهادش عمل می‌کند، بحث عمل و بحث عقاب یک بحث دیگری است، بحث حقیقت اجتهاد و حقیقت تقلید یک بحث دیگری است.

پس بگوییم اجتهاد هم یعنی عمل، یعنی بگویید قبل از عمل، اجتهاد اصلاً محقق نمی‌شود. درحالی که این چنین نیست، قبل از اینکه مجتهد عمل کند، ماه‌ها زحمت می‌کشد، یک اجتهادی می‌کند، منتها بعد از آن عمل می‌کند، در اینکه در حقیقت اجتهاد، عمل دخالت ندارد هیچ تردیدی نداریم. اجتهاد، قبل از عمل است، در تقلید هم همین حرف را می‌زنیم.

در قول به التزام هیچ کس نمی‌گوید همین که ملتزم شدی برو در خانه بنشین و هیچ کاری نکن. ما می‌خواهیم حقیقت تقلید را ببینیم چیست؟ تقلید با چه چیز تحقق پیدا می‌کند؟

عرض من این است که در باب اجتهاد، همین الان که نشستیم می‌خواهیم اجتهاد کنیم، آیا عمل لازم است؟ هیچکس نگفته در حقیقت اجتهاد، عمل لازم است.

بعبارة آخری می‌خواهیم بگوییم این شاهد که عقل می‌گوید یا مجتهد باشی یا مقلد باشی یا محتاط، این شاهد بر این نمی‌شود که حقیقت تقلید «عمل» باشد. کما اینکه حقیقت اجتهاد هم عمل نیست. البته طبیعی است وقتی مجتهد یک اجتهادی کرد، بعداً بر طبق اجتهادش عمل می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین